

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

اشعار لاهوتی قطعه ها و منظومه ها
فرستنده : جاوید
۰۷ دسمبر ۲۰۱۸

منظومه ها، سه قطره

اهداء به ماکسیم گورکی

این شنیدم به خردی از استاد
ز آن سه قطره یکی که بُد روشن
شکل من اینکه چون ستاره بود
صاقم و پاک و دلربا و قشنگ
هر چه در این جهان ز بحر و ز بر
من شریکم به کار ایجادش
من به دنیا عزیزتر گهرم
بهرتجهیز و زینت دنیا
قطره سرخ با کمال ادب
لیک من نیز مایه ام عالی ست
لعل و یاقوت پر بها سنگ اند
سرخ روی، نشان پیروزی ست
ز آن به خُسن جهان دهد رونق
ثابت این نکته در همه دنیاست
من همان قطره ام که آتش من
چون ببینم که صنف مفتخوران
چون ببینم که قوه فاشیسم
شعله خیزد زمن، به جوش آیم
بی تأمل به جنگ برخیزم
که به ضد ستم هجوم کند
که میان سه قطره بحث افتاد
گفت: نبود کسی به پایه من
به سرافرازیم اشاره بود
ساده و بی علایق و بیرنگ
شده ایجاد از قوای بشر
عاملم در بنا و بنیادش
عرق وقت کار کارگرم
صاحب صرف می کند من را
گفت حق است و راست این مطلب
در شرف قدر و پایه ام عالی ست
ز آنکه با من شبیه و هم رنگ اند
از قدیم ست این نه امروزی ست
که بود سرخ رنگ روی شفق
که گل سرخ بهترین گلهاست
سوزد از شعله ظلم را خرمن
حاکمیت کند به رنجبران
می ستیزد به ضد سوسیالیسم
به رگ و پوست در خروش آیم
صاحب خویش را برانگیزم
عالم ظلم را زین بکند

به یقین من ز بند استبداد ننمایم اگر تو را آزاد
ننمایم اگر تو را آزاد

تو همیشه اسیر خواهی ماند زیر دست و حقیر خواهی ماند
ستم از جوش من رود بر باد زحمت از شور من شود آزاد
از کفش های من رسد به جهان حاکمیت به دست رنجبران
آتشم، تیغم، آفتابم من خون سرباز انقلابم من
تا دهم فتح توده را یاری تا دهم فتح توده را یاری
صاحب من مرا کند جاری صاحب من مرا کند جاری

* * *

چون سیه قطره این سخن بشنفت بعد تصدیق هر دو دعوی گفت:
گرچه این گفته هادرست بود منکرش را عقیده سست بود
لیک من نیز صاحب هنرم بلکه از هر دو تان مفید ترم
نبود البته این سیاهی من باعث فرض بر تباهی من
وصف رنگ سیاه بسیار است در سیاهی هزار اسرار است
مه و مهر و ستارگان یکسر بدر آرند از سیاهی سر
تیغی از من برنده تر نیود برقی از من جهنده تر نیود
من توانم ز گربه سازم شیر نوجوان گردد از من آدم پیر
من توانم جهان بخندانم در همان خنده شان بگریانم
در همان خنده شان بگریانم

فتح هر لشکری به دست منست حفظ هر کشوری به دست منست
بعد هر انقلاب و هر پیکار هر سلاحی بود شود بیکار
آن عرقها و آن همه خونها شسته گردد زکوه و هامون ها
لیک میدان من نگردد تنگ من همه گرم انقلابم و جنگ
خامه شمشیر و صفحه میدانم در ره خلق تیغ میرانم
گرچه ای قطره جان که پر هنری عرق وقت کار کارگری
عرق وقت کار کارگری

هر چه در وصف خویشتن گفتی راست گفتی تمام در سفتی
لیک این را ز خواهر سیهت بشنو، ای من فدای روی مهت!
کارگر در تمام روی زمین هر چه جاری کند عرق ز جبین
هر چه نعمت به زحمت و بیداد کند از بهر دیگران ایجاد
من قلم را اگر علم نکنم یکسر آن قصه را رقم نکنم
نرسانم به بحر و بر آن را نکنم درس کارگر آن را
آن عرق ها تمام گردد باد بعد چندی همه روند از یاد

توهم ای با شرف در گلگون
 حرف من در حق تو لازم نیست
 خود همین رنگ انقلابی تو
 شاهد گفته حسابی تو
 لیکن ای شعله ظفرمندی
 بشنو از من تو نکته چندی:
 از جوانان پر دل دهقان
 وز دلیران صنف کارگران
 هر که بر ضد ظلم بستیزد
 خورش از دست ظالمان ریزد
 گرم آن کرده را کنم پنهان
 نرسانم ورا به گوش جهان
 همه را فاش و بر ملا نکند
 شور از آن در جهان به پا نکند
 کس نگردهد خبر از آن احوال
 شود آن خون با شرف پامال
 از من آید به دست توده کار
 نقشه ضرب و فتح در پیکار
 اثر من تو را به جوش آرَد

که به ضد ستم قیام کند
 دوره ظلم را تمام کند
 من قشونم قشون رنجبرم
 من هجومم هجوم کارگرم
 دعویم حجت منظره ام
 شادم، فتویم، مشاجره ام
 حامیم، دافعم، محافظه ام
 ناله ام، شکوه ام، مبارزه ام
 ز این همه چون که پر بود جامم
 شد مرکب از آن سبب نامم
 هم برای تو، ای عرق، ای خون
 هم برای بنای کاخ کمون
 صاحب من مرا به کار برد
 پیش راند، به کار زار برد
 با شما من که می شوم یاور
 هر دویی شبهه می کنید ظفر

مسکو ۱۹۳۲